

زبس دارم ساید روی او بزخم صورت	هوای خانه ام کرده چون فانوس نور
بهم جار بکنم از بس تا پیش رنگ اغوشی	بود نزدیک می ایصدای دور دور
سباده محرم بدین شود نظاره گرمی	جراغ خانه خود کرده ام از چشم گور
دگر زلف کرا با رب بچشم خویش می بینم	که ز زلف کافور بیکهت کیسوی جور نشد
دارم از یاد خشن تکیده بدین است	بنیاد ز صبح سهارت بیالین است
دانستم دامن ان شوخ قبا کلکون را	افند که گفتم گشت نگارین است
شد اخر و سنا ز می باده برست	بزم می بسکه سنا ز روی تو زنگین است
صبح کلکون شده چون بنه سنا ز می	بسکه کردم ز غمت که به چون بنه است
رشته شمع رنگ برک کل مشبوسند	بسکه آمد بحال ان خط مشکین است
مزه ام بر مژه از خوش حلاوت چسبند	و بدم از بسکه خواب ان لب شیرین است
سنوکت از گفته خود در صدر رنگ است	
شد چراغان چمن از دیده کلین است	
صف زگره من سنا خواب در نه آ	رسیده خانه گوهر باب در نه آ
بود ز حلق چشم نری که من دارم	نهان چو نموده ماهی خواب در نه آ
جراغ در ره غواص کی بود در کار	بود صفای گوهر فایضاب در نه آ
بلیا کین بیان نرم بود سنوکت	
لب خموش صدف بزواج در نه آ	
بیادیکر بچسبانان بر روی گنم است	بصیغ شمع کاغذی خود خیر گنم است
بار زین دل دیده نور حداراد در باب	

شد بدم رنگ بوی کل داغ مرا	زند بر بدن رنگ استین چراغ مرا
دم سخت زبک نار بود بافته اند	خونز بوی کل و برده و داغ مرا
زور باده خود این بهاله مگر کرد	چو چشم کردش از زخو داغ مرا
از ان بشهد فاعت خونم که کشین کرد	چو گوشه لب او کوفت اناغ مرا
سناره سوخته این چمن هم سنوکت	
بناف لاله بر بدن ناف داغ مرا	
حقیق الباء	
زبس کرده اب از خویش خست بگرم	لغ موج رم هو بود مفر سرم است
هوای دین روی که دارم بر دلم	که چون ترکان جگر نظاره از بال برم
بجویم غنچه خوش خنده او بسکه می بد	بود موج تبتم تا بود لب سرم است
زبس از این نظر او سوختم خورا	نگاه گرم می باید از خاک سرم است
نمیساند لب سو دای صدف ساسی صبح	بجوید بیباله از چین چین در سرم
چنان کوشم نمی کرده است از بنه	که می باید بکوش او از پای ختم است
بروی لاله و کل نیست ارامی کاه مرا	رشدن برد از رنگی برگی دیگر است
چونیکه سیر و از جهه ریزد آبروی من	زبس نمناک شد رخساره از چشم است
مسعی هم نشد از من جدا بچسب ساه	بود از ظالع بر گشته خط ساهم است
کل داغ خون دارد زبس گرمی کاش	بجای مود مد چون شمع ترکان نرم
زبس نور و نظر رنگ بیالای هم انباده	
نگاه الوادید است از چشم نرم است	

چونیکه سیر و از جهه ریزد آبروی من
زبس نمناک شد رخساره از چشم است

زبس دارم